

در چهارمین روز از هفته دفاع مقدس
خاطره بازی با برخی از تاثیر گذار ترین عکس‌های به جامانده از آن روزها

قاب‌ها و یادها

❖ مرگ یک رویا



جنگ، تا اتاق خوابمان آمد. دیواری را که دوتا یی رنگ زده بودیم، سوراخ سوراخ کرد و آجرهای بدقواره را، مانند دندان‌های تیز حیوانی درنده، به زخمان کشید. شیشه‌های پنجره را شکست و رادیوی محبوبمان را کف اتاق پرت کرد. یاد می‌آید موقع اسباب کشی چقدر حواسمان بود آینه نشکند، چون بدشگون است؟ آینه ترک خورده حالا!

❖ الهی و ربی من لی غیرک. عکاس: کاوه گلستان



سلاح نه فقط تنگت که قدرت خلوت و مناجات توست.

❖ خلوت



گفت: «بچه‌ها من یه دقیقه برم یه کار مهمی دارم». بچه‌ها دست گرفتند که: «وقت ناه است، ناهه فدایت بشوم». این‌بار بدون اخم گذاشت بهش بختند. جفیه‌اش را روی زمین پهن کرد. پوتین‌هایش را به حرمت نوشتن برای عزیزی دور، از پا درآورد و چهار زانو نشست. بغضش را فرو خورد تا دوباره کاغذش خیس و دستش رو نشود. خود کار را روی کاغذ رقصاند: عزیزم! فدایت شوم...!

❖ وداع



وداع! بدرقه عزیزترینت، وقتی هنوز از نگاه و حرف و محبتش، سیراب نشده‌ای. وقتی دست‌های کودک از همه‌جایی خبرت، در خلا جنگ می‌اندازد برای لمس دوباره دست‌های پدرش. وقتی قطره‌اشکی، ته چشم‌هایت آماده چکیدن است! ولی همه این‌ها فدای هدف بزرگی که داری و دارم!

❖ تحویل می‌شه سال من بی‌تو



مادر! مثل همه سال تحویل‌های پیش از این، دوست داشتم امسال هم کنار هفت‌سین ساده و باسلیقه‌ای که تو چیده بودی، می‌نشستم. اما من و همزمانم، با لبخندی بر لب، سال را در جبهه تحویل کردیم تا هموطنانم، عید داشته باشند.

❖ پایی که جا ماند

عکاس: کمال‌الدین شاهرخی



می‌گفت: «تو چند روزی برو استراحت کن. بچه‌ها آماده‌اند، حواسشان هست. گوشت با منه اصلا؟ کجا راه افتادی با دوتا عصا زیر بغل؟». گوشش به‌هکار نبود، اصلا انگار صدای رفیقش را نمی‌شنید. صدایی توی قلبش و نوری توی چشمش بود که همه صداها و تصاویر دنیا را محو می‌کرد. حتی گاهی یادش می‌رفت پای دیگرش را کجا گذاشته!

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۲ مهر ۱۳۹۶

۲ محرم ۱۴۳۹ • ۵ سپتامبر ۲۰۱۷

۸۶۶

رادیو، مارش جنگ می‌نواخت و گوینده می‌گفت: «سلام و درود بر سلحشوران سرافراز و فاتحان غرور آفرین؛ سلام و درود بر اسطوره‌های جانفشانی و دلاوری؛ سلام و درود بر تندیس استقامت و ایمان...!» و من به عنوان یک کودک در ذهنم، مردان آهنی و تنومند و مجهزی را تجسم می‌کردم که فارغ از هر دلبستگی و وابستگی و خالی از هر ضعف و ترس و دردی، تنها و بی‌پیشینه، سینه‌هایشان آماج گلوله‌های دشمن می‌شود و پیشروی می‌کنند. با چنین تصویر و تصور مبهمی، درک و باور آن آدم‌ها و آن فضا و آن سال‌ها، دور و سخت بود. خیلی گذشت تا مستندها و مجموعه کتاب‌های «روایت فتح»، کتاب‌های خاطراتی مثل «دا»، «حماسه یاسین» و این اواخر، آثار هوشمندانه‌ای مثل «آخرین روزهای زمستان» یا «شیار ۱۴۳»، تصویری متفاوت از آن سال‌ها و آن آدم‌ها را به من و ما نشان داد و با دوری از کلیشه‌سازی، زندگی مردان و زنانی را به تصویر کشید که در کنار شیطنت‌های کودکی، نمره‌های ضعیف دوران تحصیل، غلغله‌های عاطفی و اشتباهات معمولی هر آدم عادی، سرانجام توانستند راهشان را در زندگی پیدا کنند و در دفاعی مقدس حماسه ساز باشند. تصویر مردان و زنانی معمولی که در موقعیتی نامعمول قرار گرفته بودند و تلاششان برای حفظ انسانیت و شرافت، برای مقابله با ترس و تردید، برای دل‌کندن از خانه و خانواده و اعتماد به وعده‌های الهی، از آن‌ها چهره‌ای فراموش‌نشده با قابلیت‌های جاودانه شدن، ساخته بود. آن ذهنیت از مردان و زنان آهنی قلب‌سنگی، همراه کودکی من مُرد، آن چنان که باید. و مفهومی که از دفاع و شهید و رزمنده و حمایت از پشت جبهه در جوانی من ساقه کشید، شکل دیگری داشت: بی‌هیچ شباهت به فیلم‌های اکشن و قهرمانان‌شان. امروز، در سی‌وهفتمین سالروز شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و در چهارمین روز از هفته دفاع مقدس، در زندگی سلام روایت خودمان را داریم از تصاویر به‌جامانده از همین آدم‌ها؛ نوجوانان، جوانان، همسران، مادران و حتی کودکانی که در این دفاع مقدس سهیم بودند و به زیباترین شکل ممکن، حماسه‌ای را جاویدان کردند. امروز به ضیافتی از خاطره و اشک و لبخند دعوتید. با ما همراه باشید.

متن‌ها: آذر صدارت - الهه توانا

❖ زندگی، زیر پوست جنگ



پسرک از پشت دیوار سرک کشیده‌بود تا بداند مادرش و زن‌های همسایه، صبح تا حالا چی پاک می‌کنند؛ می‌خواست بداند مادر بزرگ با آن کمر در ده‌میشتگی‌اش چطور این همه مدت پایه‌بای زن‌ها کار کرده و خسته نشده؛ می‌خواست بداند فاطمه‌خانم چرا به‌جای بچه‌اش، تنگ را بغل کرده و سمیه رادیویش را از خودش دور نمی‌کند؟

❖ تنهایی



عزیزانم! به غیرت و مردانگی‌تان افتخار می‌کنم. اما گاهی هم به خواب من، سری بزنیید و مرهمی باشید بر زخم دل‌تنگی‌ام.

* متأسفانه علیرغم تلاش و جست‌وجوی ما، نام عکاس برخی عکس‌ها نامشخص ماند.